

این نوشته متن سخنرانی ای است که نویسنده در سمینار نگارش فارسی، که از ۱۵ تا ۱۸ آبان ماه از طرف مرکز نشر دانشگاهی برگزار شد، ایراد کرده است (برای اطلاع از جریان کار سمینار و خلاصه‌ای از سایر سخنرانیها به بخش خبرهای همین شماره رجوع کنید).

## مسئله امانت در ترجمه

ابوالحسن نجفی

اصول و روشهای ترجمه صورت نگرفته یا به دست ما نرسیده است (این البته عجیب می نماید و امید این هست که در پژوهشهای آتی نوشته‌هایی در این زمینه کشف شود).

ترجمه از زبانهای اروپایی، چنانکه می دانید، سابقه ای بیش از یک قرن دارد و بخصوص از اواخر دوره قاجاریه مورد توجه بسیار قرار گرفت و با توسعه امکانات چاپ و نشر سیل ترجمه خاصه ترجمه آثار داستانی اروپایی (و متأسفانه، در بیشتر موارد، آثار درجه دوم و سوم)، به بازار کتاب در ایران سرازیر شد، به طوری که ترجمه در فرهنگ یک قرن اخیر ایران، چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، تدریجاً بالاترین درجه اهمیت را به دست آورده است. به دنبال این پدیده بی سابقه در تاریخ فرهنگی ما، اصول نظری ترجمه و بررسی موازین سنجش آن نیز طبعاً مورد توجه قرار گرفت، هر چند که بحث در این باره بیشتر جنبه شفاهی داشت و احياناً در مجله‌ها و روزنامه‌ها در ضمن نقد کتابهای چاپ شده به طور جسته گریخته مطرح می شد.

تا حدود نیم قرن پیش، حفظ امانت در ترجمه به این معنی بود که عبارت زبان اصلی هر چه بیشتر به کسوت زبان فارسی در آید، چنانکه عناوین کتابها را برحسب سلیقه تغییر می دادند و حتی اسامی فرنگی را نیز به اسامی ایرانی مدلل می کردند (از جمله ترجمه محمدعلی فروغی از چند نمایشنامه مولیر). اما از نیم قرن پیش، خاصه پس از سال ۱۳۲۰ که ترجمه باز هم رونق بیشتری پیدا کرد، برخلاف تلقی نسل گذشته، ارزش ترجمه را بر حسب انطباق هر چه بیشتر آن با متن اصلی می سنجیدند و این را «حفظ سبک» می نامیدند، به طوری که ترجمه کمال مطلوب ترجمه ای بود

و ارسلنا الریاح لواقع، این عبارتی است از قرآن کریم و این هم ترجمه آن از يك متن متعلق به قرن پنجم - ششم هجری: «و ما بادها را به دامادی گلها و درختان فرستادیم.» سخن من درباره معنای امانت یا چگونگی حفظ امانت در ترجمه است و در ضمن طرح این مسئله می خواهم نشان دهم که چگونه این عبارت فارسی و عبارات دیگری از این دست، گرچه در ترجمه ظاهراً از متن اصلی به دور افتاده، در حقیقت امانت را به وجه احسن رعایت کرده است و متقابلاً عبارات دیگری که به ظاهر مطابق متن اصلی است در حقیقت جانب امانت را فرو گذاشته است.

### نظری به گذشته

ترجمه در ایران سابقه ای طولانی دارد. پیش از اسلام، تا آنجا که شواهد و قراین نشان می دهد، کتابهای بسیاری از زبان سنسکریت و زبانهای دیگر بویژه در دوره ساسانیان ترجمه شده که متن پهلوی آنها متأسفانه از دست رفته، اما ترجمه ای که از روی آنها در قرنهای بعد به زبان عربی صورت گرفته امروز نیز موجود است (از جمله: الف لیل و لیله و کلیله و دمنه). در دوره اسلامی، از همان قرنهای نخستین هجری، از يك سو ترجمه عمده آثار معتبر علمی و فلسفی یونان (غالباً از طریق زبان سریانی) به عربی در دسترس ایرانیان قرار گرفته و از سوی دیگر بسیاری از متون عربی و بویژه تفاسیر قرآن به فارسی برگردانده شده و این رسم ترجمه تا قرنهای بعد همچنان ادامه یافته است. بنابراین در سنت فرهنگی ما ترجمه عملاً سهم مهمی داشته هر چند که از لحاظ نظری، تا آنجا که می دانیم، ظاهراً تحقیق معتبر مدونی درباره

و به من امانت داد. با کمال تعجب دیدم که ترجمه نه تنها مشابهتی با اصل ندارد بلکه مملو از جمله‌های اشفته و سخنان نامفهومی است از نوع طامات یا اوراد تسخیر اجنه! آشکار بود که مترجم زبان فرانسه را بیش از حد يك کتاب درسی دبیرستانی نمی‌داند و حتی فرصت یا حوصله مراجعه به لغتنامه را هم نداشته و در نتیجه برای معنای هر کلمه‌ای که نمی‌دانسته از پیش خود چیزی فرض کرده و کلمه نامربوطی در برابر آن گذاشته است. دو ثلث کتاب از این دست بود و يك ثلث دیگر هم اگر احياناً عبارت قابل قبولی داشت در لابلای آن همه عبارات مغشوش از هم گسیخته طبعاً نامفهوم می‌شد. تعجب کردم که پس سبب اقبال مردم از این کتاب چه بوده و خوانندگان از آن چه فهمیده‌اند. از دوستی که کتاب را به من امانت داده بود پرسیدم و معلوم شد که خود او فرصتی برای مطالعه آن نداشته اما همسرش که زن تحصیل کرده با کمالی است آن را خوانده و بسیار پسندیده است! شك نداشتم که از این کتاب هیچ چیز نمی‌توان فهمید و به گمان اینکه دوستم اشتباه کرده باشد از او خواستم که بار دیگر نظر همسرش را بپرسد و به من بگوید. روز بعد به من اطلاع داد که نظر او عیناً همان است که قبلاً گفته بوده است! تجربه سالهای بعد به من نشان داد که این مورد ابداً استثنائی نیست و در ایران، خاصه در میان نسل جوان، فراوانند کسانی که کتاب نامفهومی را می‌خوانند و گمان می‌کنند که آن را فهمیده‌اند. به عبارت دیگر، نمی‌فهمند که نمی‌فهمند. فاجعه اندیشه همین است و به گمان من باید آن را پدیده اجتماعی خطرناکی دانست.

سال گذشته کتابی دو نقد ادبی به فارسی ترجمه و منتشر شد و من اخیراً آن را به معرفی و توصیه دوست دانشمندی خواندم. باید بگویم که من از سالها پیش عادت کرده‌ام که هنگام خواندن اغلب کتابهای ترجمه، کلمه‌ها و جمله‌ها را در ذهن خود به زبان خارجی برمی‌گردانم تا بلکه از این طریق بتوانم معنای آنها را حدس بزنم و اغلب موفق هم می‌شوم. از سوی دیگر چون به مسائل نقد ادبی همواره علاقه‌مند بوده‌ام نمی‌توانم بگویم که از زمینه‌های مورد بحث یا از مفاهیم تخصصی متداول در این علم خیلی بی‌اطلاع باشم. همه اینها دال بر این بود که بتوانم از عهده فهم این کتاب برآیم. اما اقرار می‌کنم که با همه سعی و دقت چیزی از آن در نیافتم. از دوست دانشمندم خواستم که چون خود کتاب را خوانده و لابد فهمیده است دست مرا نیز بگیرد و مشکلات را برایم بگشاید. اما فقط جمله‌هایی را توانست معنی کند که نقل قول از صاحب‌نظران این رشته بود و قبلاً آنها را در جای دیگر و احياناً به زبان اصلی

که بتواند در برابر هر لفظ خارجی يك لفظ فارسی بگذارد. این نوع ترجمه، همراه با اشتباهات مترجمانی که غالباً نه زبان خارجی را درست می‌دانستند و نه زبان مادری خود را درست به کار می‌بردند، رفته رفته در سالهای اخیر به عبارات نامفهومی انجامیده است که بی‌اغراق نود درصد محصولات ترجمه امروز ما را تشکیل می‌دهد. عده‌ای از جوانان ساده‌دل و شاید مستعد که راه و رسم نویسندگی را از روی این ترجمه‌ها می‌آموختند به گمان اینکه لابد با سبک جدیدی سر و کار دارند شروع به تقلید از آنها کردند و آثاری به وجود آوردند که نمونه‌های متعددش را در دهه پیش از انقلاب، بخصوص در صحنه نمایش و در تلویزیون، بارها دیده‌ایم. صفت مشترك همه این آثار این بود که نه شنونده یا خواننده از آنها مطلقاً چیزی می‌فهمید و نه نویسنده خود می‌دانست چه نوشته است!

### فاجعه اندیشه

بحث درباره اینکه مترجمان در سالهای اخیر از روی جهل یا به بهانه حفظ سبک چه خیانتی به زبان فارسی کرده‌اند بحثی طولانی است که فرصت و مجال دیگر می‌خواهد. در اینجا فقط به زیانبارترین تأثیر آن اشاره می‌کنم که شاید بتوان آن را «فاجعه اندیشه» نامید، بدین معنی که خوانندگان کتابی می‌خوانند و بی‌آنکه مطلقاً آن را فهمیده باشند گمان می‌کنند که فهمیده‌اند.

خاطرم هست که در حدود پانزده سال پیش ناشری به من پیشنهاد کرد که نمایشنامه‌ای از يك نویسنده فرانسوی را به فارسی ترجمه کنم. توجه ناشر به این کتاب به دو سبب بود که هر دو فروش کتاب را پیشاپیش تضمین می‌کرد: یکی شهرت نویسنده در ایران و دیگری فیلم عامه‌پسندی که از روی آن تهیه شده بود و همان روزها در سینماها نشان می‌دادند. کتاب البته بی‌ارزش نبود و من کار ترجمه آن را شروع کردم و چون به نیمه رسیدم خبر یافتم که ترجمه دیگری از همان کتاب سال پیش چاپ و منتشر شده است. درصدد تهیه آن برآمدم و در بازار آن را نیافتم، چون همه نسخه‌هایش به فروش رفته بود. خوشبختانه یکی از دوستان نسخه‌ای از آن داشت

خواننده بود. معنای دو سه جمله را هم به قرینه و به تبع جمله‌های مذکور توانست حدس بزند. همین! یعنی او هم کتاب را نفهمیده بود و گمان می‌کرد که فهمیده است.

### شرایط ترجمه

درباره این فاجعه اجتماعی که روز به روز گسترش بیشتری می‌یابد سخن دراز نمی‌کنم. اما تا آنجا که به امر ترجمه مربوط می‌شود سعی خواهم کرد تا درد و چاره درد را، در محدوده فرصت و تواناییم، نشان دهم.

درباره شیوه ترجمه در سالهای اخیر سخن بسیار گفته‌اند و بحق متذکر شده‌اند که مترجم خوب کسی است که سه شرط را در خود جمع داشته. باشد: نخست تسلط بر زبانی که از آن ترجمه می‌کند (یا اصطلاحاً زبان مبدأ)؛ دوم تسلط بر زبانی که به آن ترجمه می‌کند (یا اصطلاحاً زبان مقصد)؛ سوم تسلط بر موضوع مورد بحث کتاب، زیرا در عمل ثابت شده است که مثلاً مترجم کتابی در فلسفه هر اندازه که بر زبان مبدأ و مقصد مسلط باشد اگر خود اهل فلسفه یا به عبارت دقیقتر اهل اصطلاح نباشد از عهده ترجمه آن بر نمی‌آید.

این سه شرط لازم است ولی البته کافی نیست. ترجمه خوب شرایط دیگری هم دارد که یکی از مهمترین آنها رعایت امانت است که آن را به بیان دیگر حفظ سبک نیز می‌گویند. البته حفظ سبک نویسنده در ترجمه که سابقاً مورد عنایت نبود یکی از شرایط اساسی است و توجهی که در سالهای اخیر به آن مبذول می‌شود شایسته قدر شناسی است، زیرا مسلماً کافی نیست که خواننده فقط بداند نویسنده چه گفته است، بلکه به همان اندازه نیز مهم است که بداند چگونه گفته است. ولی آیا درجه اهمیت آن در ترجمه هر کتابی یکسان است؟ و آیا یکی از علل وفور ترجمه‌های نامفهوم در سالهای اخیر توجه مفرط به همین مسئله نبوده است؟ و برای حفظ سبک نویسنده چه باید کرد؟ آیا مترجم باید عمده نیروی خود را به کار برد تا در برابر هر لفظ زبان مبدأ حتی المقدور يك لفظ در زبان مقصد پیدا کند و بگذارد؟ یا برعکس، نخست باید مقصود نویسنده را بخوبی دریابد و سپس بکوشد تا هرچه روشنتر آن را به زبان مقصد بیان کند؟

پاسخ به این پرسشها آسان نیست، یعنی نمی‌توان مسائل ترجمه را در يك یا چند اصل نظری یا دستورالعمل انتزاعی خلاصه کرد. ترجمه يك کار عملی است و گرچه مانند هر کار دیگر قواعدی دارد، اما این قواعد را مشکل بتوان تحت چند عنوان کلی گرد آورد

به نحوی که برای همه قابل اجرا باشد. با این همه، اگر به هر حال بخواهم اصل ثابت این قواعد را در يك عبارت بیان کنم می‌گویم: امانت مفهوم متغیری است تابع نوع کتاب، یعنی هر بار برحسب کتابی که در دست ترجمه داریم به گونه دیگری تعریف می‌شود. به بیان دیگر، حفظ امانت درجات دارد: کتابهایی هست که می‌توان آنها را آزادانه ترجمه کرد (به اصطلاح، نقل به معنی) و کتابهایی هست که مترجم باید آنچه سعی است به کار برد تا عین عبارت آنها را به زبان دیگر برگرداند (به اصطلاح، ترجمه لفظ به لفظ) و میان این دو حد البته درجات میانین نیز هست. حال باید دید کدام کتاب در کدام يك از این سطوح قرار دارد. ناچار یکی از مباحث مهم زبانشناسی و نقد ادبی را که خاصه در سالهای اخیر مورد توجه قرار گرفته است به اختصار مطرح می‌کنم.

### نقشهای دوگانه زبان

زبان در وهله نخست ابزار ارتباط میان افراد جامعه یا، به عبارت دیگر، وسیله تفهیم و تفهیم است، چیزی است که همه روزه به مدد آن می‌توانیم نیازهای اجتماعی خود را برآورده کنیم، یعنی مثلاً در موقع خرید و فروش به کار ببریم: «يك كيلو نان به من بده» یا خبری را به اطلاع دیگران برسانیم: «دیروز در جاده هراز بهمین سقوط کرده و زیانهای بسیار به بار آورده است» یا مسائل علمی و فنی را شرح دهیم، خاصه هنگام آموزش: «مجموع زوایای يك مثلث مساوی است با دو قائمه». از این نظر، زبان وسیله‌ای است برای بیان نیازهای روزمره یا گزارش حوادث یا توضیح و تعلیم. در اینجا زبان واسطه‌ای بیش نیست، اصل کار چیزی بیرون از زبان است و زبان فقط محمل انتقال واقعیت بیرونی است. این نوع کاربرد زبان را کلام وابسته به واقعیت می‌نامیم.

ملاك ارزش زبان، در این نقش، راست یا دروغ بودن آن است. بدین معنی که اگر کلام با واقعیت مورد بحث منطبق نباشد، اگر من يك كيلو نان نخواهم یا دیروز در جاده هراز بهمین سقوط نکرده باشد یا مجموع زوایای يك مثلث کمتر یا بیشتر از دو قائمه

روزنامه بیاید! البته ارزشی ندارد. ولی حتی مردم عامی و بی سواد هنگامی که آن را می شنوند می دانند که با کلامی جز کلام روزمره سروکار دارند و می دانند که اینجا راست و دروغ میزان سنجش نیست، چنانکه اگر شاعر دروغ هم گفته باشد، اگر چنین خوابی ندیده و فرشتگان در میخانه را زده باشند باز هم ارزش کلام به قوت خود باقی می ماند.

البته در این مورد نیز کسی منکر رابطه زبان و واقعیت نمی شود. این قدر هست که لفظ «رابطه» مستلزم وجود دو امر مستقل از یکدیگر است و اگر این دو امر یکی باشند ما نه با رابطه بلکه با همانندی و یگانگی سروکار داریم و بدیهی است که رابطه با واقعیت دیگر است و خود واقعیت دیگر. اگر در این مورد بخواهیم بیان دقیقتری به کار ببریم باید بگوییم که واقعیت کلام با واقعیت جهان در رابطه است، اما خود مستقل از جهان بیرونی است و به همین دلیل آن را کلام خودایستا یعنی قائم به ذات نامیدیم. ملاک ارزش کلام در اینجا انسجام با خود یا به اصطلاح رایجتر، انسجام درونی است.

آنچه درباره نقش خبری و نقش هنری زبان گفتم فقط یک فرض ذهنی بود برای وضوح مطلب. زیرا نقش زبان در عمل نمی تواند به یکی از این دو محدود شود: هیچ کلامی، حتی زبان روزمره و زبان علم، از شعر خالی نیست، چنانکه هیچ شعری، حتی نابترین آن، نمی تواند از زبان روزمره برکنار بماند. اگر از کتابهای علمی که شاید خالصترین نمونه زبان از نوع اول باشد صرف نظر کنیم کتابهای دیگر غالباً به نقش دوم زبان امیخته است و منظور من از مراحل میانین نیز همین است.

### وظیفه مترجم در برابر نقشهای دوگانه زبان

هر نوشته ای که برای ترجمه انتخاب کنیم در هر حال به زبانی نوشته شده است که در یکی از این سطوح قرار دارد، یعنی در آن یا کلام وابسته به واقعیت یا کلام وابسته به خود به کار رفته است. زبان محاوره، خبر روزنامه، گزارش وقایع، تفسیر سیاسی، تحقیق اجتماعی و حتی بسیاری از کتابهای تاریخ و تذکره و خاطرات و البته کتابهای علمی و فنی از نوع اول اند. در اینها محتوا از سبک جداست و وظیفه مترجم در وهله نخست این است که محتوا را هرچه دقیقتر و روشنتر از زبان مبدأ به زبان مقصد منتقل کند و، در وهله بعد، سبک نویسنده را فقط در صورتی باید برگرداند که لطمه ای به فهم محتوا نزنند. اما آثار تخیلی و به طریق اولی آثار شعری، چنانکه گفته شد، از نوع دوم اند. در اینها محتوا از صورت

باشد ارزش خود را بکلی از دست می دهد و اگر احياناً از گفتن این دروغ عواقب ناگواری به بار نیاید آن از میان می رود، یعنی فراموش می شود، چون به خودی خود ارزشی ندارد که ضامن بقای آن باشد.

اما نقش زبان به همین جا پایان نمی پذیرد. اگر خط مفروضی را در نظر بگیریم که یک طرفش نقش انتقالی یا خبری زبان باشد در طرف مقابل آن (و البته با گذر از مراحل میانین) نقش دیگری قرار دارد که آن را، به تعبیرهای مختلف، نقش ادبی یا شعری یا هنری یا تخیلی می نامند. در اینجا زبان برای رفع نیازهای روزمره یا انتقال خبر یا توضیح مسایل علمی و فنی به کار نمی رود و بنابراین وابسته به واقعیت نیست. این را کلام وابسته به خود یا کلام خود ایستا می نامیم.

این نوع کاربرد زبان را مثلاً در داستان یا به طور کلی آثار تخیلی می بینیم. همه می دانیم که جانوران نه سخن می گویند و نه اعمال انسانی انجام می دهند و با این همه داستانهای کلیله و دمنه و لافوتن را می خوانیم و می پذیریم و از آنها لذت می بریم و چیزها می آموزیم. حتی می توان گفت که زبان در اینجا وسیله هم نیست. زیرا در حقیقت چیزی جز خود را بیان نمی کند. البته پندی که از داستانهای کلیله و دمنه و لافوتن می آموزیم ما را به واقعیت می برد. تفاوت فقط در این است که آغاز حرکت و مبدأ زبان در واقعیت نیست، هرچند که انتهای حرکت و مقصد آن در واقعیت باشد. پس ملاک ارزش این نوع زبان در راست یا دروغ بودن آن نیست، بدین معنی که اگر کلام با عین واقعیت تطبیق نکند باز به قوت خود باقی می ماند و ارزش آن از میان نمی رود. نمونه عالی آن را در اشعار بزرگان سخن می یابیم. این شعر حافظ:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند

گل ادم بسرشتند و به پیمان زدن

اگر فی المثل به عنوان خبر روزنامه برای کسی نقل شود: «دیشب مردی در خواب دید که فرشته ها از آسمان پایین آمدند و در میخانه را زدند و الخ...»، یعنی اگر فقط عنوان خبر به آن بدهیم و نه چیز دیگر (خبری که حتی در خور آن نیست که در ستون حوادث

جدا نیست و مترجم باید سعی کند که هم این و هم آن را به زبان مقصد برگرداند.

به نویسنده يك كتاب علمي كه فهم بیانش بر ایمن دشوار باشد می توانیم بگویم: مطلب را ساده تر بنویس تا خواننده آن را بهتر بفهمد. زیرا در اینجا زبان فقط وسیله ای است برای بیان محتوا. ولی آیا می توانیم به شاعر نیز چنین سخنی بگویم؟ مسلماً نه. زیرا در شعر صورت و محتوا از یکدیگر جدایی ناپذیر است و شاعر اگر بخواهد شیوه بیانش را تغییر دهد ناچار محتوای سخنش نیز تغییر می کند و بنابراین از منظور اصلی خود به دور می افتد، یعنی یا اثر می گوید یا شعر دیگری با محتوای دیگری می آفریند. (البته بحث درباره شعر خوب است و گرنه هر سخنی را به صرف دشواری بیان نمی توان شعر نامید.) مثلاً این بیت حافظ را:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

اگر بخواهیم به زبان ساده تر برگردانیم باید به همه کتابهای تفسیر قرآن و به مجموعه فرهنگ اسلامی و عرفانی مراجعه کنیم بی آنکه مطمئن باشیم که حق مطلب را تمام کرده ایم. از این روست که گفته اند زبان شعر زبانی است که در آن معنی بر لفظ فزونی دارد، زبانی است لبریز از معنی، چنانکه انوری نیز می گوید:

همچو معنی که در سخن باشد

در جهانی و از جهان بیشی

### اشتباهات ترجمه

سخن درباره شعر و ترجمه شعر را به وقت دیگر و مجال دیگر وامی گذارم. اینجا می خواهم به پاره ای از اشتباهاتی که معمولاً در ترجمه ها روی می دهد اشاره ای کنم.

معمولاً وقتی ترجمه ای را غیر امین می دانیم که مترجم آن در فهم متن اصلی دچار لغزش شده باشد. این نوع لغزش نخست ناشی از ناتوانی مترجم در زبان مبدأ است و غالباً در مورد واژگان پیش می آید. نمونه های آن در اکثر کتابهای ترجمه شده فراوان است و در نقدهای کتاب بارها آن را متذکر شده اند و اینجا نیازی به ذکر مثال نیست.

لغزشهایی از نوع دیگر هم هست که تنها به ناتوانی مترجم در زبان مبدأ مربوط نمی شود و به عقیده من باید آنها را ناشی از ناتوانی در عقل سلیم دانست. در ترجمه نمایشنامه ای در توضیح یکی از صحنه ها می خوانیم: «زنی خوبرو، نه زشت و نه زیبا وارد می شود.» مجسم کنید حال کارگردان نمایشنامه را که می خواهد يك

زن خوبرو اما نه زشت و نه زیبا را به صحنه بیاورد! در آغاز یکی از رمانهای بالزاک با ترجمه یکی از اساتید بنام آمده است: «خوانندگان این تاریخ...» و البته جای تعجب است که مترجمی کتابی را از آغاز تا پایان ترجمه کند و نفهمد که این کتاب قصه است نه کتاب تاریخ. در کتاب معروف دیگری که ترجمه اش بارها به چاپ مجدد رسیده است می بینیم که قهرمان داستان در روزهای تعطیل از صبح تا ساعت ۱۱ به تهیه صبحانه مشغول می شود و آن را در ساعت ۱۳ می خورد و لحظه ای تعجب نمی کند که آنچه در ساعت يك بعد از ظهر خورده شود دیگر نامش صبحانه نیست، بلکه ناهار است! از ذکر صدها نمونه دیگر که متأسفانه در اغلب کتابهای ترجمه شده این روزگار فراوان است صرف نظر می کنم. ایرادی که به این قبیل مترجمان باید گرفت این نیست که چرا معنای درست واژه ها را نمی دانند (کدام مترجمی است که میرا از اشتباه باشد؟) حتی این نیست که چرا برای رفع مشکل به کتاب لغت مراجعه نکرده اند (و حال آنکه هر مترجمی هر اندازه که به زبان مبدأ مسلط باشد در لحظه شك بی درنگ باید به کتاب لغت مراجعه کند). ایراد اصلی این است که چرا این مترجمان لحظه ای از خود نپرسیده اند: مگر نویسنده دیوانه بوده است که چنین سخنی بگوید؟ و این سؤالی است که همواره باید برای مترجم مطرح باشد. البته بحث اصلی من درباره این نوع لغزشها نیست، زیرا آنها را به انسانی و بدون تغییر اساسی در جمله بندی مترجم می توان اصلاح کرد. یکی از وظایف نخستین ویراستار نیز عیناً اصلاح همین اغلاط است. اما فاجعه ترجمه - اگر بتوانیم چنین اصطلاحی به کار ببریم - وقتی روی می دهد که مترجم نه در زبان مبدأ دچار اشتباه شده و نه حتی آنچه در زبان مقصد بیان کرده از نظر دستوری غلط فاحش است و با این همه عبارت او بکلی بی معناست. نمونه این نوع ترجمه در نقد کتابی در یکی از شماره های پیشین نشر دانش بحق مورد حمله شدید قرار گرفته است. ولی من در این باره نظری مخالف نظر نویسنده مقاله دارم که بزودی خواهم گفت. نخست دو جمله کتاب را (که درباره زیست شناسی است) از روی همان مقاله عیناً نقل می کنم:

چگونه بیان می‌کردم؟ مترجم کتب علمی به يك معنی معلم نیز هست و وظیفه هر معلمی این است که مطلب درسی را برای شاگردان خود کاملاً قابل فهم کند.

این نکته را نیز نباید فراموش کنیم که هر مفهومی به هر زبانی قابل بیان است، خاصه زبان فارسی با سابقه هزار ساله اش در همه زمینه‌های علمی و ادبی و فلسفی. و اگر احیاناً به این نتیجه برسیم که زبان فارسی برای بیان فلان نکته یا فلان مطلب ناتوان است (جمله‌ای که بارها از زبان مترجمان تازه کار شنیده‌ام) باید صددرصد مطمئن باشیم که ناتوانی از زبان فارسی نیست، از خود ماست.

برگردیم به عبارت سابق الذکر قرآن کریم: وارسلنا الریح لواقع (سوره ۱۵، آیه ۲۲) که در یکی از چاپهای متداول قرآن چنین ترجمه شده است: «ما بادهای آستان کتان فرستادیم.» ترجمه دیگر: «ما بادهای آستان کن رحم طبیعت را فرستادیم.» مترجم امروزی شاید آن را به این عبارت برگرداند: «ما بادهای را به گشتن گیری فرستادیم.» اینها تقریباً ترجمه لفظ به لفظ اند و با این همه امین نیستند، زیرا سبک را فدای محتوا کرده‌اند. اما ترجمه همین عبارت در یک متن متعلق به قرن پنجم - ششم هجری از امام محمد غزالی (یا احتمالاً از ابوحنیفه نجم‌الدین عمر نسفی) چنین است: «و ما بادهای را به دامادی گلهای و درختان فرستادیم.» و این ترجمه‌ای امین است، هر چند که «دامادی» و «گلهای» و «درختان» را از خود به متن افزوده است، زیرا مترجم می‌دانسته است که در اینجا سبک متن اصلی را چگونه به فارسی برگرداند تا در عین حال هم محتوا را کاملاً بیان کرده باشد و هم سبک شاعرانه را (البته آیات قرآن را به هیچ زبانی نمی‌توان برگرداند و توفیق مترجم به هر حال نسبی است).

### نتیجه

از گفته‌های خود نتیجه می‌گیرم. میان دونوع ترجمه، یکی ترجمه لفظ به لفظ و دیگری ترجمه آزاد، نوع دیگری نیز هست که من فقط همان را ترجمه امین می‌دانم. برای تعریف این نوع ترجمه به سخن یکی از صاحب نظران بزرگ (روژه کایوا) استناد می‌کنم که می‌تواند سرمشق مترجمان قرار گیرد. البته سخن او درباره ترجمه آثار شعری است، اما به طور کلی در مورد هر نوع ترجمه‌ای صدق می‌کند:

«خوب ترجمه کردن آثار شکسپیر یا پوشکین به فارسی، یعنی نوشتن متنی که شکسپیر یا پوشکین اگر به جای

«موجود زنده به هیچ وجه بدیون عملکرد نیروهای خارجی نمی‌باشد، بلکه تا کوچکترین جزء حاصل اثرات متقابل مؤرثونیتیک درونی خود شی می‌باشد؛ ساختمانی که دال بر خود مختاری مشخص و پی‌گیری است که آزادی بالنسبه کلی او را در برابر عوامل و شرایط خارجی - قادر، محققاً به ممانعت تکامل آن، اما نه توانا به هدایت و تحمیل خود به ساخت او را - ایجاب می‌کند.»

### جمله دیگر:

«از اینجا به بعد گفتن اینکه تحصیل زبان از طریق کودک بدین سبب قریباً خودبخود به نظر می‌رسد که تحصیلش تنها در چارچوب گسترش ایپی ژنتیکی، گسترشی که یکی از وظایفش تحصیل زبان است، صورت می‌گیرد، گامی است که من به نوبه خود فراتر می‌نهم.»

چنانکه می‌بینید از این عبارات، ولو چند بار دیگر هم خوانده شود، مطلقاً معنایی بر نمی‌آید. پس از مراجعه به متن اصلی بر من معلوم شد که اشکال اساسی کار مترجم، به خلاف نظر منتقد، این نیست که چرا از زبان مبدأ به دور افتاده بلکه به عکس در این است که چرا تا این درجه به آن وفادار مانده، یعنی به اعتقاد خودش خواسته است امانت را تا آخرین درجه حفظ کند. اصلاح چنین ترجمه‌ای دیگر از عهده ویراستار بر نمی‌آید، مگر اینکه آن را از نو بنویسد (که آنهم کار ویراستار نیست).

### پس چه باید کرد؟

به این قبیل مترجمان و اساساً به هر مترجم جوانی می‌توان توصیه کرد که هنگام ترجمه، در هر لحظه، در هر جمله، در هر صفحه، دائماً خود را به جای خواننده بگذارد و از خود بپرسد که خواننده از این عبارت من چه می‌فهمد و آیا آنچه می‌فهمد همان چیزی است که مراد نویسنده بوده است یا چیز دیگر.

خاصه در ترجمه کتابهای علمی راهی جز این نیست که مترجم - البته به شرطی که نخست مطلب کتاب را کاملاً فهمیده باشد - به خود بگوید: اگر این مطلب را در کتابی به زبان خارجی نمی‌خواندم و قرار بود که خودم آن را مستقیماً به فارسی بیان کنم

اکذبه) گرفته شده است از همین دیدگاه باید در نظر گرفت:  
 در شعر میبچ و در فن او  
 چون اکذب اوست احسن او  
 (۳) اصل انگلیسی عبارت چنین بوده است:

Enters a fair woman, neither ugly nor pretty.

یعنی: «زنی مو بوز، نه زشت و نه زیبا، وارد می شود.»

(۴) لفظ *histoire* در زبان فرانسه هم به معنای «تاریخ» است و هم به معنای «داستان».

(۵) لفظ *déjeuner* در زبان فرانسه سابقاً به معنای «صبحانه» بوده و امروز به معنای «ناهار» است.

(۶) محمد ناصرصفی، «کالای تقلبی در بازار بی رونق کتاب» نشر دانش. سال دوم، شماره دوم (بهمن و اسفند ۱۳۶۰)، ص ۸۶-۸۷.

(۷) جواهرالقران، به کوشش سیدحسین خدیوجم، تهران، بنیاد علوم اسلامی، ۱۳۶۰  
 (۸) Roger Caillois، به نقل از مأخذ ذیل:

*Le Langage, Encyclopédie de la Pléiade, Paris, Gallimard, 1968, p. 754.*

(۹) به جای «فارسی» در متن اصلی «فرانسه» آمده است. البته هر زبان دیگری را نیز می توان به جای آن گذاشت.

امکانات زبان انگلیسی یا روسی امکانات زبان فارسی را در اختیار می داشتند آن را می نوشتند. پس ترجمه خوب نه ترجمه لفظ به لفظ است و نه ترجمه ادیبانه (اما غیر امین)، بلکه عبارت است از ابداع متنی (اعم از واژگان و جمله بندی و سبک) که نویسنده اگر زبان مادرش همان زبان مترجم می بود آن را می نوشت. چنین ترجمه ای مستلزم ذائقه و هوش و تخیل بسیار است و البته باید آن را کمال مطلوب ترجمه دانست. من ادعا نمی کنم که چنین ترجمه ای تحقق پذیر باشد، اما می گویم مترجم خوب کسی است که می کوشد تا هرچه بیشتر به آن نزدیک شود.»

(۱) زبان نقشهای دیگری هم دارد که چون به موضوع این بحث مربوط نمی شود از ذکر آنها چشم می پوشم.

(۲) معنای این بیت معروف نظامی را که از يك ضرب المثل عربی (احسن الشعر

